فرهنگ و منافع سیاسی

شرق: جلال ستاری، اسطوره‌شناس، منتقد ادبیات و تئاتر، مترجم و پژوهشگری بود که حوزه علایقش گسترده بود و از این‌رو در کارنامه به‌جامانده از او طیف گسترده‌ای آثار دیده می‌شود. تئاتر، ادبیات و اسطوره‌شناسی و نظریه‌های روانکاوی مبتنی بر اسطوره‌ها و رمزها و نمادها و کهن‌الگوها از علاقه‌های اصلی جلال ستاری بود و او آثار متعددی در این زمینه‌ها منتشر کرده است. پس از درگذشت ستاری اثری از او با عنوان «فرهنگ دولتمدار» در نشر کتاب‌پارسه منتشر شد که پژوهشی تاریخی درباره رابطه فرهنگ و دولت در ایران، با نگاهی ویژه به سیاست‌های فرهنگی خواجه نظام‌الملک طوسی در دوران حکومت سلجوقیان است.

ستاری در این کتاب با ارجاع به نمونه‌های تاریخی از قرارگرفتن مقوله فرهنگ در ذیل اختیارات دولتی، بر روی موضوعی مهم و همچنان امروزی دست گذاشته است. او درواقع با بررسی واقعیت تاریخی نشان داده که مداخله دولت در فرهنگ چه تأثیری می‌تواند بر فرهنگ یک ملت بگذارد و این مداخله در چه صورتی می‌تواند نقشی مثبت در حفظ و ترویج فرهنگ ایفا کند و در چه صورتی پیامدهایی منفی برای فرهنگ به بار می‌آورد. جلال ستاری در کتاب «فرهنگ دولتمدار»، از سیاست‌های فرهنگی حکومت‌های خودکامه در تاریخ ایرانِ پیش از مشروطیت سخن می‌گوید و بحث خود را به‌ویژه بر عصر وزارت خواجه نظام‌الملک در روزگار پادشاهی سلجوقیان متمرکز می‌کند. کتاب «فرهنگ دولتمدار» اطلاعاتی قابل توجه را درباره رابطه فرهنگ و دولت در تاریخ گذشته ایران و شیوه زمامداری خواجه نظام‌الملک و رابطه پرکش‌وقوس او با ملکشاه سلجوقی و سیاست‌های فرهنگی این وزیر مقتدر عصر سلجوقیان به دست داده است.

ستاری ضمن اذعان به ضرورت حمایت دولتی از فرهنگ و اجتناب‌ناپذیربودن چنین حمایتی در روزگار معاصر، از مداخله دولت در فرهنگ، به‌صورتی که در روزگار پیش از مشروطه در تاریخ ایران رواج داشته و ستاری مصداق آن را در این کتاب معرفی و بررسی کرده است، انتقاد می‌کند و مداخله‌ای از آن نوع را مداخله در راستای استفاده از فرهنگ در راستای منافع سیاسی دولت می‌داند. او در بخشی از کتاب نوشته: «اکثر حکومت‌ها که تا عصر ظهور مشروطیت تقریبا همگی خودکامه و واجد خصلت نظام فئودالی بوده‌اند، می‌کوشیدند فرهنگ را وسیله تبلیغ سیاست‌های خود کنند و البته برای حصول این مقصود به سرآمدان غالبا سرسپرده روی می‌آوردند و در نتیجه نوعی فرهنگ اشرافی و نخبه‌پسند را ترویج می‌دادند و در کنف حمایت خود می‌گرفتند. با این تفاوت عمده میان شرق و غرب که به‌طور کلی و صرف‌نظر از مستثناهایی چند، به قول چپ‌گرایان، تصور برابری و مساوات و برخورداری از حقوق دموکراتیک، حتی در درون هیئت حاکمه ایران نیز وجود نداشت. در اروپا، اشراف به‌عنوان مالکین خصوصی و با برخورداری کامل از حقوق و اختیارات در محل فرمانروایی‌شان، خودمختار و مستبد بودند و از میان خود شاهان را برمی‌گزیدند. حال آنکه در ایران، فرمانروایان محلی، عملا به‌عنوان مأمورین بلافصل شاه عمل می‌کردند، به او و به کراماتش وابسته بودند و هیچ‌گونه حقی، جز آنچه شاه به آنها تفویض می‌کرد، نداشتند. به همین دلیل هیچ‌گونه حقوق دموکراتیک و سنت آن، حتی در درون و برای اعضای هیئت حاکمه در ایران -برخلاف اروپای ماقبل سرمایه‌داری- عملا وجود نداشته است و علت اینکه تاریخ ایران، به‌عنوان تاریخ شاهان و شاهنشاهی نمودار می‌شود همین است: هرگاه یکی از فرماندهان محلی یا سران اقوام و عشایر از فرمان شاه سرپیچی می‌کرد یا در مقابل حکومت مرکزی مدعی حقی می‌شد، سرکوب می‌شد یا اینکه با پیروزی این قدرت‌های محلی، بساط استبداد قدرت مرکزی قبلی برچیده شده، قدرت جدیدی جایگزین حکومت مرکزی قبلی می‌گردید. به همین دلیل تاریخ ایران، تاریخ تجدید استبداد است».

ستاری با کارنامه‌ای پربار در سال ۱۴۰۰ درگذشت و از میان آثار متعدد او می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: «بازتاب اسطوره در بوف کور»، «پژوهشی در حکایات سندباد بحری»، «افسون شهرزاد»، «پژوهشی در قصه اصحاب کهف»، «سیمای زن در فرهنگ ایران»، «آئین و اسطوره در تئاتر»، «عشق صوفیانه»، «رمزاندیشی و هنر قدسی»، «زمینه اجتماعی تعزیه و تئاتر در ایران»، «رساله در تاریخ ادیان»، «چشم‌اندازهای اسطوره»، «هنر مقدس (اصول و روشها)»، «اسطوره‌ای نو: نشانه‌هایی در آسمان»، «روانکاوی آتش»، «جامعه‌شناسی تئاتر»، «عشق»، «دگردیسی‌های روان و نمادهایش: کندوکاو در پیش‌نشانه‌های موردی از بیماری اسکیزوفرنی» و «بازپسین گفت‌وگو: مصاحبه با سارتر».

فرهنگ دولتمدار
جلال ستاری
نشر کتاب پارسه

به مناسبت انتشار یادداشت‌های محمود حدادی درباره ادبیات آلمانی‌زبان

توماس مان و روایت فروپاشی

پیام حیدرقزوینی: ترجمه مستقیم از ادبیات آلمانی‌زبان به دهه چهل برمی‌گردد و این چند دهه پس از آن است که آثار نویسندگان فرانسوی و سپس انگلیسی‌زبان بدون واسطه به زبان فارسی ترجمه شدند. از میان نویسندگان آلمانی‌زبان در سال‌های دو دهه چهل و پنجاه، دو نویسنده بیش از دیگران در ایران مورد توجه بودند: فرانتس کافکا و برتولت برشت.

کافکا البته پیش‌ازآن و به میانجی اینکه صادق هدایت به سراغش رفته بود، در سال‌های پایانی دهه ۱۳۲۰ در ایران شناخته شده بود. دهه بیست دورانی بحرانی و پرتلاطم و البته درخشان در تاریخ ایران معاصر است که پایه‌های اصلی هنر و ادبیات مدرن ایران در آن دوره گذاشته شد. ما کافکا را با هدایت شناختیم و او به نوعی به نماد ادبیات مدرن در آن سال‌ها بدل شد. البته این شناختی بود ناقص و در جاهایی غلط چراکه کافکا و هدایت را گاه آن‌قدر شبیه به هم دیدیم که تفاوت‌های اساسی و مهم‌شان پوشیده ماند.

دیگر نویسنده‌ای که در سال‌های دهه چهل و پنجاه بسیار مورد توجه ما بود، برتولت برشت بود و امروز می‌توان گفت میان آن برشتی که ما در آن دوره شناخته بودیم، با برشت واقعی تفاوت‌های زیادی وجود داشت. برشت نمایش‌نامه‌نویس، شاعر و کارگردان آشکارا مارکسیستی بود که به‌ویژه در تئاتر قرن بیستم بسیار تأثیرگذار بود و با آثار و اجراهایش جریانی مهم را پدید آورد؛ اما شناخت آغازین ما از برشت هم تا حد زیادی قالبی و کلیشه‌ای بود.

از دهه چهل به بعد یعنی از دوره‌ای که زبان آلمانی به‌عنوان یک رشته به دانشگاه تهران راه یافت، به‌مرور ادبیات آلمانی‌زبان هم مترجمان شاخصی پیدا کرد که این آثار را مستقیم از آلمانی به فارسی ترجمه می‌کردند. هرچه پیش آمدیم، نویسندگان دیگر ادبیات آلمانی‌زبان، ازجمله چهره‌های کلاسیکی مانند گوته، دقیق‌تر در ایران شناخته شدند. در میان مترجمان زبان آلمانی در چند دهه اخیر، محمود حدادی ازجمله کسانی است که هم به سراغ چهره کلاسیکی مانند گوته رفته و هم آثار نویسندگان چند دهه ابتدایی قرن بیستم را به فارسی برگردانده است. حدادی از اوایل دهه شصت به کار ترجمه از ادبیات آلمانی‌زبان مشغول بوده و می‌توان گفت آثار هاینریش مان و توماس مان و البته فریدریش هلدرلین را پیگیرانه‌تر از دیگر نویسندگان و شاعران آلمانی‌زبان به فارسی برگردانده است. او همچنین چندین مجموعه داستان از نویسندگان مختلف گردآوری و ترجمه کرده و درواقع در قالب آنتولوژی تلاش کرده نمونه‌هایی شاخص از داستان‌های کوتاه آلمانی‌زبان به دست دهد.

حدادی به‌تازگی کتابی با عنوان «سخن در حضور» و با عنوان فرعی حضور ادبیات آلمانی در ایران در نشر مهراندیش منتشر کرده که شامل یادداشت‌هایی است که او درباره ادبیات آلمانی‌زبان نوشته است. او این یادداشت‌ها را در قالب سه فصل با نام‌های «از ریشه روایت»، «یادداشت‌هایی درباره ترجمه» و «در معرفی چند برگردان» دسته‌بندی کرده است. در بخش اول، او از چند منظر به ادبیات آلمانی‌زبان پرداخته و به موضوعات مختلفی مانند روایت‌های پربسامد در ادبیات معاصر آلمانی، بینامتنیت، اسطوره و رئالیسم، طنز و... پرداخته است. بخش دوم کتاب آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، به مسائل مختلف ترجمه مربوط است و درواقع حدادی در قالب چند یادداشت به شرح بخشی از تجربه‌اش در طول چند دهه کار ترجمه پرداخته است. بخش پایانی کتاب نیز شامل چند شرح درباره برخی کتاب‌هایی است که با ترجمه او منتشر شده‌اند. حدادی در بخشی از یادداشت ابتدایی‌اش، به بخشی از چالش‌ها و دشواری‌های ترجمه از ادبیات آلمانی‌زبان اشاره کرده و نوشته: «باید دانست در چهل سال گذشته در ایران نه یک کتابخانه آلمانی بوده است، نه کتاب‌فروشی آلمانی، نه حتی امکان خرید آسان کتاب از خارج با این فروبستگی و ناهمسنگی در حیطه ارزی. ازاین‌رو مرجع این یادداشت‌ها کتاب‌هایی بوده‌اند که دست تصادف یا عنایت یک آشنا در دسترس آورده است، جز این فرهنگنامه‌ها و در این اواخر حتی اینترنت... در چنین شرایطی عطف و ارجاع بر این یادداشت‌ها نه‌چندان تناسبی داشت و نه از دید شخصی لطفی. با این حال تأکید می‌کند که این نوشته‌ها حاصل مطالعه بوده است، یا اندوخته‌ای از پیش‌دانش و تدریس و جابه‌جا یادداشت‌برداری از منابعی که از آنها یاد شد. به‌این‌ترتیب، یقین که کنار هم آمدن‌شان در این دفتر در شناخت ادبیات آلمانی یا رابطه بینامتنی آن با ادبیات فارسی چشم‌اندازی کم‌وبیش باز می‌کند».

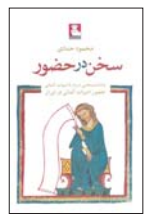

سخن در حضور
محمود حدادی
شر مهراندیش

اشاره شد که توماس مان و هاینریش مان نویسندگانی بوده‌اند که حدادی در سال‌های مختلف به سراغشان رفته و آثاری از آنها به فارسی برگردانده است. «تریستان»، «تونیوکروگر»، «مرگ در ونیز»، «سفر دریایی با دن‌کیشوت»، «نابغه خردسال» و «پیشخدمت و شعبده‌باز» برخی از داستان‌های توماس مان هستند که با ترجمه حدادی منتشر شده‌اند. این دو داستان آخر چند سال پیش در قالب یک کتاب منتشر شد. «نابغه خردسال» در سال ۱۹۰۳ نوشته شده و «پیشخدمت و شعبده‌باز» در ۱۹۲۹. اگرچه میان زمان نوشته‌شدن این دو داستان فاصله نسبتا زیادی وجود دارد؛ اما ویژگی‌هایی مشترک در هر دو وجود دارد که آنها را در پیوند با هم قرار داده است. «نابغه خردسال» با وجود کوتاهی و فشردگی‌اش، از آثار محوری توماس مان است و در آن به روان‌کاوی رابطه توده و قدرت پرداخته شده و از این نظر با نوول «پیشخدمت و شعبده‌باز» ارتباط دارد. «پیشخدمت و شعبده‌باز» در ۱۹۳۰ در آلمان منتشر شد. توماس مان در این زمان نویسنده‌ای جهانی و مشهور بود و سالی پیش از آن نوبل ادبی را به دست آورده بود. این داستان اولین اثر توماس مان بعد از کسب نوبل بود و از این نظر اهمیتی مضاعف داشته است. «پیشخدمت و شعبده‌باز» نیز ریشه در تجربه شخصی توماس مان دارد. او در تابستان ۱۹۲۶ به همراه خانواده‌اش به ایتالیا سفر کرد؛ ایتالیایی که تا مغز استخوان به فاشیسم آلوده بود و توماس مان در سفرش از نزدیک می‌بیند که چطور خارجی‌ستیزی و ملی‌گرایی افراطی در ایتالیا ریشه کرده است. در این سفر گویا توماس مان شعبده‌بازی را می‌بیند که کار اصلی‌اش هیپنوتیزم است و در طول برنامه‌اش چند باری اراده تماشاچیان را سلب می‌کند. اگرچه در «پیشخدمت و شعبده‌باز» نیز به رابطه قدرت و توده توجه شده؛ اما این داستان را می‌توان نقدی تمثیلی بر فاشیسم دانست. توماس مان نگاهی شکاک و بدبینانه به فرهنگ دوران خود داشت و شاید یکی از بهترین نمونه‌های این نگاه او را بتوان در «مرگ در ونیز» دید. «مرگ در ونیز» تصویری از زوال قهرمان این داستان است؛ زوالی که البته فردی نیست و نشانی است از زوال جمعی فرهنگ در آن دوران چراکه قهرمان «مرگ در ونیز»، گوستاو آسنباخ، نمادی است از نسلی از روشنفکران و نویسندگان آلمانی که خود توماس مان نیز یکی از آنها بوده است. قهرمان «مرگ در ونیز» نویسنده و هنرمندی است که بعد از عمری تلاش در راه حرفه‌اش پیرانه‌سر تن به غریزه می‌دهد و راه نابودی در پیش می‌گیرد و مرگ سرنوشتی است که در پایان برایش رقم می‌خورد. فروپاشی و زوال مفهومی است که از همان اولین رمان توماس مان یعنی «افول خانواده بودنبروک» با او همراه بوده است. از آثار مهم هاینریش مان نیز که با ترجمه حدادی منتشر شده‌اند، می‌توان به «زیردست»، «عروسی خونین پاریس» و «فرشته آبی» اشاره کرد.

سیمای ماکیاوللی

از سال ۱۵۲۷ به این سو یعنی از زمان مرگ ماکیاوللی تا امروز، او همواره چهره‌ای مطرح در اندیشه سیاسی بوده و در باور عمومی نیز همراه با کلیشه‌هایی گاه غلط شناخته شده است. درباره ماکیاوللی آثار متعددی منتشر شده اما آیا به این اعتبار می‌توان گفت که او چهره‌ای کاملا شناخته‌شده به شمار می‌رود؟ از زمان انتشار مهم‌ترین اثر ماکیاوللی، «شهریار»، تا امروز، برخی مفاهیم بی‌اساس به ماکیاوللی نسبت داده شده که ارتباطی با او و آثارش ندارند. ماکیاولیسم نیز معمولا باری منفی در خود داشته است. پاتریک بوشرون، در اثرش درباره ماکیاوللی، نوشته که ماکیاولیسم «آن چیزی است که بین ماکیاوللی و ما می‌گذرد. درواقع او چهره شیطانی سیاست را آشکار می‌کند و به نمایش می‌گذارد. همان چهره نفرت‌انگیزی که نمی‌خواهیم با آن روبه‌رو شویم، ولی در عین حال چشم‌بستن بر آن هم دشوار است». بوشرون در کتابی که با عنوان «ماکیاوللی برای همه» به فارسی منتشر شده، تلاش کرده با نگاهی نو به ماکیاوللی و آثارش توجه کند. این کتاب مدتی پیش با ترجمه لی‌لا سازگار در نشر نو منتشر شد. مترجم در بخشی از یادداشت ابتدایی‌اش به جایگاه دوگانه ماکیاوللی اشاره کرده؛ به اینکه او در تاریخ اندیشه سیاسی جایگاه بلندی دارد اما با این حال چندان خوشنام نیست و باور عمومی بر آن است که او می‌خواسته نیرنگ‌های سیاست را به سران خاندان مدیچی بیاموزد تا در فرمانروایی کامیاب شوند. اما در مقابل، گروهی هم معتقدند که او میهن‌پرستی خواهان برقراری جمهوری بود و نوشتن «شهریار» درواقع برای بازنمودن نیرنگ‌های شهریاران به مردم بوده است.

بوشرون تاریخ‌نگاری شناخته‌شده و مدرس دانشگاه در فرانسه است که در سال ۱۹۶۵ متولد شده است. آن‌طور که مترجم اشاره کرده، بوشرون در سال ۲۰۱۶ در بخش فرهنگی رادیوی فرانسه یک رشته سخنرانی درباره ماکیاوللی ارائه کرد. در آن دوره رادیوی فرانسه برنامه‌هایی داشت با عنوان «تابستانی با...» و هر دوره از این برنامه‌ها را به بررسی آثار یکی از چهره‌های مهم فلسفه و ادبیات اختصاص داده بود و به این ترتیب سخنرانی‌هایی با عناوین «تابستانی با مونتنی»، «تابستانی با پروست»، «تابستانی با پاسکال» و... برگزار شد. سخنرانی بوشرون هم «تابستانی با ماکیاوللی» نام گرفت و سپس کتابی با همین نام منتشر شد اگرچه در ترجمه انگلیسی اثر نام آن تغییر کرد. مترجم فارسی نیز برای ارتباط بهتر خواننده فارسی‌زبان عنوان کتاب را تغییر داده است. او درباره ویژگی‌های سخنرانی‌های بوشرون نوشته: «نکته مهم درباره سخنرانی‌های بوشرون این است که او از دیدگاهی نو به تحلیل آثار و اندیشه‌های ماکیاوللی پرداخته است. ماکیاوللی، همان‌گونه که می‌دانیم، به نیرنگ‌بازی مشهور بود و برداشت کلی از او و آموزه‌هایش گاهی چنان منفی بوده است که به وی لقب شیطان داده‌اند و نام مکتب ماکیاولیسم را بر آموزه‌های او نهاده‌اند، که باری منفی دارد و به‌ویژه در دنیای سیاست اگر بخواهند کسی را به نیرنگ‌بازی متهم کنند، او را پیرو این مکتب می‌شمارند. بوشرون برای بررسی اندیشه‌های ماکیاوللی، برخلاف رسم رایج، فقط به بازخوانی کتاب شهریار، که مشهورترین کتاب ماکیاوللی است، بسنده نکرده و کتاب‌ها و نوشته‌های دیگر او و حتی نمایش‌نامه‌های طنزآلودش را هم از نظر گذرانده است و همچنین به نامه‌نگاری‌های ماکیاوللی هم توجه کرده و تلاشش بر آن بوده است که از مجموعه این نوشته‌ها به ژرفای اندیشه ماکیاوللی پی ببرد».

بوشرون در ابتدای کتاب تصویری از زمینه و زمانه ماکیاوللی به دست داده و به روابط او با سالاران و سرآمدان و حتی دوستانش پرداخته است. از این‌رو او کتاب را از دوره جوانی ماکیاوللی شروع کرده و تا زمان مرگ او پیش آمده است. او در این کتاب در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که ماکیاوللی با چه نیتی کتاب «شهریار» را نوشت؟ آیا می‌خواست به شهریاران درس نیرنگ‌بازی بدهد یا در پی آن بود که شیوه‌های نیرنگ‌بازی شهریاران را به مردم نشان دهد؟ از این‌رو سیمایی جالب از ماکیاوللی در این کتاب به تصویر درآمده: «این تصویر زیرکانه و هوشمندانه از ماکیاوللی به ما نشان می‌دهد که چرا و چگونه است که هنوز به خواندن آثار او نیازمندیم و افکارش هنوز کهنه و از رسم افتاده نیست و خواندن اندیشه ماکیاوللی برای خواننده امروزی هم اهمیت زیادی دارد».

نویسنده می‌گوید ماکیاولیسم نه آموزه ماکیاوللی بلکه آموزه‌ای بود که بدخواه‌ترین رقبایش به او نسبت دادند. به عبارتی، ماکیاولیسم ابداعی ضدماکیاوللی بود. پنجاه سال پس از مرگ ماکیاوللی، دادگاه تفتیش عقاید کتاب «شهریار» را اهریمنی اعلام کرد و در فهرست کتاب‌های ممنوعه قرار داد و رساله‌های بی‌شماری با عنوان ضدماکیاوللی انتشار یافت. آن‌طور که در این کتاب آمده، پایه‌گذار این گونه نوشته‌ها دقیقا در سال ۱۵۷۶ اینوسان ژانتیه، وکیل حقوق‌دان و عالم الهی پروتستان، بود که با توجه به نامش به نظر می‌رسید از پیش مقدر شده است که با شرارت دنیا بجنگد. چند سال بعد، کاتولیکی پرشور و ضد اصلاح دین هم اندیشه‌ای ضدماکیاوللی در پیش گرفت. او جووانی بوترو نام داشت و ابداع‌کننده مفهوم مصلحت دولت بود، مفهومی که فورا به ماکیاوللی نسبت دادند. بوشرون می‌گوید ماکیاوللی از آن همان دوره به رودخانه‌ای زیرزمینی بدل شد که به آرامی بنیان اندیشه اروپایی را می‌کاوید و گاهی در سطح ظاهر می‌شد. بوشرون با تمایز قائل‌شدن میان ماکیاوللی و ماکیاولیسم می‌خواهد دعوتی دوباره به خواندن آثار ماکیاوللی کند تا بسیاری از قضاوت‌های قالبی و کلیشه‌های غلط درباره او را کنار بزند: «پس همه چیز به شیوه برخورد ما بستگی دارد. چه خوب بود اگر بی‌ترس و لرز آن را بررسی می‌کردیم، نقاب از چهره‌اش برمی‌داشتیم و با دقت به آن می‌نگریستیم. اثر ماکیاوللی را به قصد روبه‌روشدن با وی می‌خواندیم، کسی که به این شدت بخشی از دوره و زمانه خودش بود، و کسی که به همین دلیل یکسره وارد دنیای ما می‌شود. در دنیای واقعی هیچ‌چیز آسان‌تر از این کار نیست زیرا خود ماکیاوللی رو پنهان نمی‌کند، مگر در پس ابتذال زندگی خودش. ولی زمانی که او از خودش سخن می‌گوید، برای آنکه تنهایی و سرخوشی و تردیدهایش را کم‌اهمیت جلوه ندهد، با صداقت کافی حرف می‌زند».

ماکیاوللی برای همه
پاتریک بوشرون
ترجمه لی‌لا سازگار
نشر نو

دیالکتیک شیفتگی و نفرت، در جهت وحدت

معرفی کتاب ایمان‌آورندگان واقعی هیتلر

علی بیغش: کتاب گلیتلی از آن دسته کتاب‌هایی است که نسبت وثیقی با حیرت‌نامه‌ها و نوشته‌های ژورنالیستی درباره حکومت‌های دیکتاتور ندارد. او به جای تکرار کلیشه‌هایی راجع به هولوکاست و نسل‌کشی نازی‌ها، به زمینه‌های معرفت‌شناختی و اجتماعی-تاریخی احراز قدرت از سوی نازی‌ها اشاره می‌کند. جنگ‌های فدرالی بین ایالتی آلمان، مشکل کشورنشدن آلمان تا سال ۱۸۷۱، تحقیر ملی در صلح وستفالی، رکود اقتصادی آلمان در دهه ۱۹۲۰، لابی‌های مالی قدرتمند یهودیان در آلمان و جهان و تصورات اگزجره شده بخشی از جامعه از یهودیان، نضج‌گرفتن جریان‌های داروینیستی و به‌نژادی در غرب، همه و همه عواملی هستند که قرائت زمینه‌مند گلیتلی را برای نشان‌دادن چگونگی کسب قدرت از سوی نازی‌ها تکمیل می‌کند.

۱) تاریخ آلمان و مسیر شکفت‌انگیز اتحاد

تاریخ آلمان را باید تاریخ تقلای یکپارچگی دانست. مرزهای متزلزل، نبردها و رویارویی داخلی در سپهر فدرالی جامعه آلمان دارد؛ ضرورت همبستگی ملی را آشکار می‌کند، درواقع در سال ۱۸۷۱ بود که آلمان کشوری مستقل شد. بخش مهمی از این اتحاد به کوشش بیسمارک ممکن شد؛ اما بعد از جنگ جهانی اول نیز ایالت‌های فدرال با هم می‌جنگیدند و جامعه مردمی و توده‌ای آلمان از هم پاشیده شده بود و اقتدار دولت را ضعیف کرده بود. از این بابت برآمدن نازی‌ها برآمده از عطش به اتحاد ملی بود. «حس احیای مجدد که در ارائه قانون توانمندسازی در تاریخ ۲۳ مارس رایشتاگ هم مشهود بود» (گلیتلی،۱۴۰۰:۲۲۹)، بودند. به این اعتبار اساسا می‌توان یکی از علل استقبال از نازی‌ها از سوی بخش‌هایی از جامعه را ذیل پروژه ملت‌سازی گنجاند.

۲) پشتوانه‌های نظری دولت نژادی هیتلر

۱-۲) داروینیسم عامیانه: از چندین دهه قبل از به قدرت رسیدن هیتلر، نظریه‌های نژادی بخشی از فضای گفتمانی آلمان را تسخیر کرده بود. نویسندگان زیادی داروینیسم مبتذلی را تبلیغ می‌کردند که براساس آن، عدم نابودی ضعفا و حمایت جامعه دلسوز از حفظ ایشان، به اختلاط نژادی و نتیجتا انحطاط نژادی منجر می‌شود. از آن سو یک نهضت بین‌المللی «اصلاح نژاد» از دوره فرانسیس گالتون که نیای مشترکی با چارلز داروین داشت، آغاز شده بود. آلفرد پوتز نیز مطالبی را در سال ۱۸۹۵ درباره بهداشت نژادی مطرح کرد و این کتاب به یکی از بنیان‌های آموزه‌های اصلاح نژاد آلمانی تبدیل شد.

۲-۲) ظهور ناسیونال سوسیالیسم: طلوع سپاه توفان:

۱-۲-۲) حرکت از طبقات به توده: سه شاخص اصلی ناسیونال سوسیالیسم، نژاد، سوسیالیسم و یهودستیزی است. اعلامیه سال نو ۱۹۳۳ هیتلر اذعان داشت که: ناسیونال سوسیالیسم نه در قالب حزبی پارلمانی، بلکه به‌عنوان حزبی با جهان‌بینی است؛ اما ناسیونالیسم نازی‌ها به دنبال نوعی «جامعه مردمی و توده‌ای آلمانی» (همان،۱۹۹) بود. به عبارت دیگر رایش سوم با این کار به دنبال فراتررفتن از مبارزات طبقاتی و جایگزین‌کردن توده با طبقات بود. در همین راستا، گوبلز ایده تغییر نام روز کارگر به روز ملی کار را مطرح کرد و «تجلیل از دهقانان در آخرین یکشنبه سپتامبر را تحت عنوان روز ملی برداشت محصول پیشنهاد کرد» (همان،۲۰۱:۱۴۰۰). طبیعی است که بار طبقاتی عنوان «روز ملی کار» بسیار کمتر از «روز کارگر» است و از این طریق حزب خط تمایز خود را بهتر و بیشتر با احزاب مارکسیستی نمایان می‌کرد.

۲-۲-۲) یهودستیزی؛ علیه حاکمیت پول و ابتذال: گلیتلی نشان می‌دهد که یهودستیزی در آلمان یک‌شبه و با آمدن نازی‌ها به وجود نیامده است. پیش از ظهور نازی‌ها نیز بخشی از جامعه آلمان نسبت به یهودیان، تصوری منفی داشتند. آنها تصور می‌کردند که ریشه بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه، منفعت‌طلبی یهودیان بوده است. سرمایه‌دارانی که منافع فردی‌شان چه در صلح، چه در دوران جنگ، بر منافع جمعی‌شان مقدم است. یهودیان به علت پیشینه تاریخی تجارت، دارای لابی‌های قدرتمند مالی در آلمان و جهان بودند. تجاری که با مسلک بازاری طبیعتا بیشتر از اینکه به فکر اخلاقیات جامعه باشند، به دنبال منفعت خود بودند. در همین راستا هیتلر نیز معتقد بود یهودیت به معنای نگرش خودپسندی و خودخواهانه به کار است که نقطه مقابل سوسیالیسم آلمانی و آریاگرایی هستند؛ زیرا که آریاگرایی به معنای «درک اخلاقی» از کار است.

۳) برآمدن رایش سوم و شیوه‌های جذب هواداران

۱-۳) امتزاج محبوبیت و اقتدار: هیتلر معتقد بود نوعی راهبرد سیاسی را طرح‌ریزی کرده که براساس آن بتواند اقتدار دولت را بازگرداند. اقتداری که در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ از بین رفت. این اقتدار باید بر پایه محبوبیت، اجبار و سنت باشد. (همان،۲۰۷). حرف اصلی هیتلر این بود که «محبوبیت ناپایدار است، اگر با زور ترکیب نشود» (همان،۲۰۸). از آنجا که حامل و عامل تحمیل و اجبار در هر دولتی قوه قهریه و نیروهای نظامی آن کشور است، هیتلر باید «ارزش‌های نظامی را به ارزش‌های اجتماعی یک ملت» (همان،۲۱۵) بدل کند. تبدیل ارزش‌های نظامی به ارزش‌های اجتماعی نیازمند فرایند متمرکزسازی از بالا و هم‌گرایی ساحت‌های مختلف در راستای یک خط واحد بود؛ چیزی که هیتلر آن را «هماهنگی» می‌نامید.

۲-۳) خیل عظیم بی‌کاران و ممکن‌کردن نامکن‌ها: یکی از چالش‌های اساسی دولت هیتلر، مسئله بی‌کاری بود. هیتلر با بنانهادن نظام صنعتی قدرتمند به بی‌کاری خاتمه داد. واقعیت این است که در دهه ۱۹۳۰ هیچ کشور صنعتی اروپایی و البته آمریکای شمالی توان دستیابی به چنین آمار خیره‌کننده‌ای نداشت. یک سال قبل از رسیدن هیتلر به صدراعظمی، میزان بی‌کاری آلمان ۴۳،۸ درصد و تقریبا دو برابر ۲۲،۱ درصد انگلستان بود. درواقع «کلید حصول قدرت، بحران اقتصادی بزرگ بود، حل‌کردن مشکل بی‌کاری راه حیاتی و خطیر تأمین امنیت دیکتاتوری جدید و متمایل‌کردن بخش‌های بزرگی از ملت به ناسیونال سوسیالیست‌ها به شمار می‌رفت» (همان،۲۸۰). از این بابت می‌توان گفت دولت یک امر سخت و تا حدودی ناممکن را در راستای افزایش محبوبیت خود به امری ممکن بدل کرد.

۳-۳) تهییج توده‌ها با انتزاع؛ سلول‌های دستگاه ایدئولوژیک دولت: یکی از روش‌های نازی‌ها برای جذب توده‌ها، ارائه حرف‌های کلی، انتزاعی و رمانتیک بود. هیچ برنامه انضمامی اقتصادی وجود نداشت؛ اما الفاظی مانند «ملی»، «آلمان»، حفظ و «حراست از ملت»، «وظیفه»، «هماهنگی»، «رهایی»، «نجات آلمان»، جلوگیری از «انحطاط آلمان» و... برای تهییج توده‌ها استفاده می‌شد. این الفاظ در سخنرانی‌های هیتلر و دولتمردان نازی بارها به کار می‌رفت. نمونه آن سخنرانی هیتلر در کاخ ورزشی برلین هیتلر بود که «باعث شد میلیون‌ها قلب آلمانی، داخل و خارج از رایش، به صورت واحد با هم بتپند» (همان،۲۴۵). یکی از نظریه‌پردازان جبهه کار در اهمیت مبهم‌بودن و سخنان انتزاعی می‌گوید: «هیچ نقشه و طرح سوسیالیستی تثبیت‌شده‌ای وجود ندارد و این مزیت است، حتی تضمینی است که اقتصاد آلمان در جزمیت گرفتار نخواهد شد». (همان،۲۶۳).

کتاب «ایمان‌آورندگان واقعی هیتلر: چگونه مردم عادی نازی شدند» اثر رابرت گلیتلی و با ترجمه وحید فراهانی‌پور در سال ۱۴۰۰ به همت نشر طرح‌نو در قطع رقعی و در ۶۶۰ صفحه منتشر شده است. برای خرید کتاب و معرفی مبسوط کتاب‌ها به صفحه اینستاگرام برگ‌برگ مراجعه کنید. با اسکن بارکد زیر به برگ‌برگ بپیوندید.

برگ‌برگ

BARGGBARGG